



سازمان آژادیبخش مردم افغانستان (ساما)

## چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

ناشر: کمیته فرهنگی «ساما»

تاریخ نشر: ۳۰ جون ۲۰۱۸ م

## "چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی"

بودم آن روز من از طایفه دُرد کشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاکِ نشان

«جامی»

در این اواخر از سوی دسته های معلوم الحالی اعلامیه، قطعنامه، اطلاعیه و... به نام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) منتشر شده است؛ این امر، داستان فولکلوریک (کشتن «شاه مار» توسط مؤمن خان) را به ذهن تداعی می کند. زیرا که هر یک از این طیف، مُصر به اصولی بودن مدعای خود است. در واقع غرض از برپا داشتن این گرد و غبار، چیز دیگری نیست، به جز از تقلای استتار سامای باورمند به «اندیشه پیشرو عصر» و متعهد به خط مشی سیاسی بنیان گذارانش در هاله ابهام و سردرگمی! آن ها صرف به عاریت گرفتن نام و نشان «ساما» اکتفاء نکرده، بلکه - گویا - به خاطر تثبیت سامائی بودن خود، هر یک نام ارگان نشراتی ساما («ندای آزادی») را نیز - با زیر پا گذاشتن اخلاق سیاسی - قاپیده اند. یکی از این جو فروشان گندم نما، در شماره یازدهم «ندای آزادی» خود، «قطعنامه مسئولین، کادر ها و فعالین...» خویش را منتشر نموده است که ما را ملزم نموده تا روی نکات اختلافی، تمرکز و مرور کوتاهی داشته باشیم.

بشر از بدو پیدایش، به خاطر بقای خویش ناگزیر بود علیه نیرو های قهار طبیعت مبارزه کند. انسان ابتدائی گر چه مقهور طبیعت بود، ولی در مناسبات زندگی اجتماعی خود از آزادی و دموکراسی بدوی برخوردار بود. اما همزمان با «اولین تقسیم کار اجتماعی» مبارزه و نبرد طبقاتی نیز آغاز شد. سراسر تاریخ بشر مشحون است از مبارزه طبقاتی در اشکال متنوع و گوناگون. لذا «همه نبرد های تاریخی، اعم از این که در صحنه سیاسی رخ داده باشند، یا مذهبی، یا فلسفی، یا در حوضه ایدئولوژیک دیگر، در واقع چیزی جز بیان کم و بیش روشن نبرد های طبقاتی نیستند». در روشنی این قانون، بحث و جدل های سیاسی چیزی نیست، جز یک مبارزه طبقاتی در قلمرو فکری.

در آغاز قرن گذشته با توسعه اقتصادی و تغییر در شیوه تولید و مبادله، عصر سرمایه داری «رقابت آزاد» به عصر جدید (امپریالیسم) تحول یافت؛ که به موازات آن مبارزات، قیام ها و نبرد های طبقاتی زحمتکشان شکل نوینی به خود گرفت و جهان وارد دوران انقلابات کارگری گردید، که در قیاس با گذشته از «کیفیت بالائی برخوردار» بود. همچنان - در اواسط قرن بیستم - پیامد جنبش های نجاتبخش ملی علیه استعمار، ضمن کسب استقلال ممالک، منجر به استقرار دولت های دموکراتیک طراز نوین گردید. اما به نسبت تحولاتی که در ربع آخر قرن گذشته در سطح جهان به وقوع پیوست، انحرافات و «خیانت های نوینی» که در اردوگاه مقابل امپریالیسم صورت گرفت، انقلابات کارگری و ایدئولوژی رهنمای آن موقتاً به «پشت صحنه» رانده شد. این امر

فرصت تسلط بنیادگرایان مذهبی و ناسیونالیست ها را - که مالکیت خصوصی و استثمار را تقدیس می کنند و فاقد ارائه بدیلی در مقابل امپریالیسم و استعمار اند - مساعد نمود. و بالتبع جنبش های آزادیبخش ملی (با مضمون انقلابی) فروکش کرده است. بناءً به گونه اسفباری مبارزات زحمتکشان جهان و خلق های زیر سیطره استعمار، «با ورود به قرن جدید از کیفیت بالائی برخوردار» نیست.

علت اصلی صدور «قطعنامه»، اعلام قطع رابطه با «تیم رهبری» وانمود شده است. خواننده ارجمند (بی اطلاع از قضایا) حق دارد تصور کند که گویا قطعنامه نویسان به صورت واقعی از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی با کمیته مرکزی مرتد و مطرود پیشین قطع رابطه نموده است، اما با عطف توجه به محتویات «قطعنامه» و صدور حکم اعلامیه «ندای آزادی منتشره اروپا را بشناسید»، به وضوح فهمیده می شود که این قطع رابطه به ذات خود یک حرکت کاملاً عکس العملی و عاطفی است. در این اعلامیه، تسلیم طلبان مرکزیت منحرف و مطرود قبلی اشعار داشته اند که: «از مدتی به این سو نوشته ها و مقالاتی در اروپا به نشر می رسد، که عنوان «ندای آزادی» با نشان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما» را در خود نصب کرده است... فرد گرداننده اصلی که دست به چنین نقض صریح اصول و پرنسیپ های قبول شده و تخریب گرانه زده است، نه تنها هیچ گونه مسئولیتی از جانب «ساما» و کمیته مرکزی نداشته، بل دارای عضویت در «ساما» نیز نمی باشد. در مورد سایر افرادی که در محور آن مرکز قرار داشته اند، بعداً اعلام موضع صورت می گیرد». (ما عجالتاً از تبصره روی این موضوع منصرف می شویم که: اجازه نشر «ندای آزادی» را خود «حکیم جی» به آن ها - از کیسه خلیفه - هبه و تفویض نموده بود).

همچنان این «قطع رابطه» به خاطری بر واکنشی و احساساتی بودن آن دلالت دارد که از ملوث بودن به انحرافات که در قطعنامه به کمیته مرکزی مرتد (به قول ایشان «تیم رهبری») نسبت داده می شود، شانزده سال می گذرد. این تبارز دیر هنگام بی شباهت با بیرون شدن «اصحاب کهف» از غار شان نیست.

محتویات قطعنامه به جز از «آمیزه رنگینی از عبارات پرطمطراق و بی ثباتی و زبونی واقعی، شور و شوق نوپردازی و تسلط استوار عادات کهن»، همآهنگی کل نوشته و بیگانگی اجزای آن با یکدیگر، چیز دیگری نیست. و این ناشی از خصلت ویژه خرده بورژوازی و نظام فکری این طبقه است؛ که به جای پایان دادن به تقسیم جامعه به استثمارگر و استثمارشونده، ستمگر و ستمدیده؛ در فکر آن است که تخاصمات و تضاد های طبقاتی تخفیف پیدا کند و جای خود را به همآهنگی بدهد. البته مطمح نظر این نظام فکری دگرگون کردن جامعه از راه دموکراتیک است، ولی دگرگون کردن در قالب خرده بورژوائی با تظاهر خصلت کم و بیش انقلابی که آن را به عاریت می گیرند؛ درست مانند پُست مُدرنیست های غربی، لیبرال ها و «تجدیدنظرطلبان» بومی ما.

بدون مبالغه و گزافه گوئی، «قطعنامه» از آغاز تا انجام - منهای بدیهیات - مشحون از اشتباهات تئوریک است؛ و در برخی موارد چاشنی دروغ نیز بر آن افزوده شده است. به طور مثال، به زعم قطعنامه نویسان «سیمای عمومی جهان کنونی را همچنان تضاد کار و سرمایه معین می کند». گر چه تضاد کار و سرمایه از جمله

تضاد های اساسی جهان است، اما سیمای عمومی جهان کنونی را همه تضاد های اساسی جهان کنونی معین می کند.

ما، در ذیل برخی فقره های آن را عیناً نقل می کنیم و پس از تبصره به معرض قضاوت خواننده ارجمند می سپاریم.

قطعنامه نویسان عوامل عمده تبارز انحرافات تسلیم طلبانه و انحلال طلبانه «یک تیم در هیئت رهبری» را در « ناتوانی های سازمان در ابعاد گوناگون جستجو» می کند که گویا «عمده ترین آن ها ضعف فکری در هیئت رهبری و انحراف آن تا سرحد سقوط به تسلیم طلبی ملی و طبقاتی می باشد».

اما، جهان بینی علمی مشعر بر این است که: هر فرایند اجتماعی محصول و بازتاب شرایط اقتصادی - اجتماعی ویژه و مشخصی است. لذا انحرافات اپورتونیستی (انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه) در نتیجه سهو و خطا، «ضعف فکری» و یا اراده شخصی کسی تبارز نمی کند، بلکه هنگامی سر بلند می کند که زمینه های مادی آن کم و بیش قبلاً فراهم گردیده باشد؛ و به بیان مشخص تر، توسعه اقتصادی امپریالیستی بستر اپورتونیسم را تعبیه می نماید. و «امپریالیسم که دال بر تقسیم جهان و بهره کشی و نیز دال بر سود های انحصاری کلان برای معدودی از ثروتمند ترین کشور ها است، برای خریدن لایه های فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی فراهم می آورد و بدین سان به اپورتونیسم غذا می دهد و آن را تقویت می کند». تسلیم طلبی (ملی و طبقاتی) کمیته مرکزی مرتد، فرایندی نبوده است که یک باره به سان قارچ از زمین روئیده باشد، بلکه تمهید زمینه اقتصادی آن سال ها پیش یعنی از «غذا» خوری از «کمک مالی به کمپ مسلخ در هرات» آغاز و در سال ۲۰۰۱ م با دریافت «کیسه های پول» به اوج خود می رسد و به سان دانه، مرغان گرسنه هوایی را گرفتار دام صیاد می کند.

«ضعف فکری» و یا به تعبیر دقیق تر، پائین بودن سطح آگاهی در ابعاد (اقتصادی، سیاسی، فلسفی و...) می تواند فکتور مهمی در بروز اشتباهات و انحرافات بوده باشد؛ ولی نمی تواند عامل عمده و اساسی آن باشد، زیرا که خود معلول و محصول اوضاع و شرایط نامساعد به ارث رسیده است. مثلاً گرایشات اپورتونیستی «بین الملل دوم» پیامد «ضعف فکری» رهبران و گردانندگان آن نبود، بلکه «مشارکت سرمایه مالی» پیشوایان پُردان آن را به سوی اپورتونیسم راست (تجدیدنظرطلبی) کشاند. همچنان هستند رهروان راه مردم و مدافعان خط مشی سیاسی سازمان که از لحاظ اندوخته های دانش در قیاس با رهبری منحرف و تسلیم طلب، در سطح بالائی قرار ندارند، ولی تا کنون نه تنها این که اسیر دام تزویر تجدیدنظرطلبان تسلیم طلب نشده اند، بلکه با قاطعیت بر ضد آن ها مبارزه می کنند. بناءً «ضعف فکری» را عامل عمده انحراف و تسلیم طلبی تلقی نمودن، از لحاظ تئوری اشتباه محض است.

تغییراتی که در سطوح سیاسی و اقتصادی در ربع اخیر قرن بیستم وقوع یافت، به ویژه پس از فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» و خیانت های نوینی که در جنبش بین المللی انقلابی صورت گرفت، موجب فروکش انقلابات کارگری و تهی ساختن جنبش های ملی از مضمون آزادیبخش انقلابی گردید و اندیشه پیشرو عصر مؤقتاً به «پشت صحنه» رانده شد. این امر ضمن تبلیغات گسترده مدافعان «لیبرالیسم نو» عواملی بودند که

بخش وسیعی از جنبش «چپ» و عده ئی از سامائی ها را به میزان حیرت انگیزی به سوی جهت گم کردگی، روحیه باختگی و همپای آن به ایدئولوژی زدائی سوق داد. این طیف منحرف نقاب کاذب و سالوسانه «سوسیالیستی» را بر کشور روسیه حقیقی پنداشته، شکست و فروپاشی آن را - هم‌نوا با نظریه پردازان مدافع سرمایه - شکست واقعی «ایدئولوژی پیشرو عصر» پذیرفتند و با قبول این پنداشت نادرست که گویا پس از تسلط کودتاگران خروشچف، کشور روسیه باز هم یک کشور سوسیالیستی بود، عدم کارائی جهان بینی علمی را اذعان داشتند. لذا به این نتیجه گیری واهی پندارگرایانه رسیدند که بعد از این شکست «بدیل دیگری وجود ندارد». قطع رابطه آن ها با عقاید قبلی شان به مثابه طرح یک مسأله شخصی نیست، بلکه یک گرایش سیاسی ارتجاعی و تسلیم طلبانه را نمایندگی می کند. آن ها به طور کامل تسلیم نظام سرمایه داری شده اند، از این رو بدون شرمساری از آن دفاع می کنند (اعلامیه ۱۸ جوزای ۱۳۹۶ آن ها بهترین شاهد مثال آن است).

«قطعنامه» در مورد سقوط «هیئت رهبری» به تسلیم طلبی ملی و طبقاتی چنین ابراز نظری دارد: «تبارزات عملی این سقوط قبل از تدویر دومین کنفرانس سرتاسری سازمان (۳ - ۵ دلو ۱۳۸۹ مطابق ۲۲ - ۲۵ جنوری ۲۰۱۱) در مواضع مبهم آنان نسبت به دشمنان مردم، اوضاع جاری آن زمان و نیز در مناسبات غیر دموکراتیک درونی با استفاده از بوروکراتیزم ضد انقلابی حاکم به مشاهده می رسید که در بحبوحه کنفرانس با دستبرد به ترکیب آن و جلوگیری از حضور بخشی از منتقدین رهبری به کمال رسید و با هدایت غیر اصولی جلسات و نپرداختن به مسائل اساسی جنبش و سازمان به هدف اصلی خود مبنی بر انتخاب مجدد به منظور تحکیم و تداوم پروسه انحرافی دست یافت».

با توجه به مفاهیم پاراگراف فوق، به وضوح فهمیده می شود که «قطع رابطه» ایشان از رهبری مرتد و تسلیم طلب، ظاهری و میکانیکی است، نه یک «قطع رابطه» ناشی از اختلاف فکری و نظریاتی. زیرا که «جرگه عشیره ئی» آن ها را هنوز هم «کنفرانس سرتاسری» می خوانند. وقتی به قول شما، «از حضور بخشی از منتقدین» - که بدون مبالغه اکثریت داشتند - جلوگیری صورت گرفت، دادن وصف سرتاسری به «کنفرانس» در واقع عزرائیل آسا جان کلمات را گرفتن است. برای آن که خواننده ارجمند در روشنی قرار گیرد، یادآور می شویم که: در آستانه تدویر «جرگه» (سه روز قبل)، در عین تحریم رفقای اصولی و قاطع واحد کانادا و افرادی از واحد اروپا در نقش مدافعان استوار خط ایدئولوژیک - سیاسی «ساما»؛ از رفقای جدی و اصولی تشکیلات داخل کشور مکرراً دعوت شد تا در آن حضور به هم رسانند، ولی رفقای اصولی داخل بنا بر ملاحظاتی - که در مبحث آتی بدان پرداخته خواهد شد - از شرکت در آن استنکاف ورزیدند. لذا، با تحریم و «جلوگیری از حضور بخشی از منتقدین رهبری» و دعوت غیرجدی و غیرمعیاری اکثریت اصولی داخل، «کنفرانس سرتاسری» نامیدن آن جرگه فرمایشی و بوروکراتیک رهبری تسلیم طلب در تفاهم با روندگان خط میانه، دور از واقعیت آن چیزی است که اتفاق افتاد.

پیش از تدویر جرگه مواضع آن ها را «نسبت به دشمنان مردم مبهم» تلقی کردن، به خاطری یک سوء تعبیر گمراه کننده است که: تسلیم طلبان هم در مقاله «سیری در آفاق اندیشه» و هم در «پلنوم مکروریان» تضاد بین خلق و فئودالیسم را عمده تلقی نمودند؛ که طبعاً با پذیرش این پنداشت، تضاد خلق با امپریالیسم اشغالگر

در جایگاه فرعی و تابع قرار می گیرد؛ و زیر اشغال درآمدن کشور ما به دیده اغماض نگریسته می شود. بدین ملحوظ بود که همیاری و معاضدت با اشغالگران را تلقین و توصیه می کردند. لذا مبهم تلقی نمودن مواضع آنان «نسبت به دشمنان مردم» قابل توجیه نیست. و اگر واقعاً مواضع آن ها مبهم بود، شما به کدام دلیل آن را یک «پروسة انحرافی» نامیده اید.

این که شکوه کنان گفته اید که منحرفان تسلیم طلب ( به قول شما «تیم رهبری») «به هدف اصلی خود مبنی بر انتخاب مجدد به منظور تحکیم و تداوم پروسة انحرافی دست یافت»، بار این گناه بر دوش خود شما سنگینی می کند. زیرا که با شرکت غیراصولی خود (در تخالف با موازین آئین نامه سازمان) در جرگه سرهم بندی شده، با توشیح سند برائت رهبری مرتد، بر تداوم عمر آن ممد واقع شدید. بدون تردید این حرکت اشتباه آمیز، تا آخر عمر وبال گردن تان خواهد بود.

قطعنامه نویسان با کتمان حقائق، مغرضانه گفته است که: «بخشی از منتقدین رهبری با برخورد شتابان و غیرحساب شده، بدون آن که سایر واحد های سازمان را در جریان بگذارد، آن ها را در مبارزه درونی علیه انحرافات رویونیستی انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه تنها گذاشته و با پسوند ادامه دهندگان طی کنفرانسی سه ماه پس از تدویر دومین کنفرانس سرتاسری، انشعاب خود را از سازمان اعلام نمودند».

در جملات فوق، نویسندگان با تجاهل عارفانه و با توسل به کتمان حقائق در صدد وارونه جلوه دادن وقایع است تا بتواند نیمچه سندی برای برائت خود فراهم نماید. ولی ما سعی می کنیم - با ارائه برخی از رویداد های به وقوع پیوسته - خواننده ارجمند از ابهام و سردرگمی نجات یابد و به درک حقائق نائل گردد.

پس از اشغال کشور ما توسط نیرو های امریکائی و شرکای مطیعش (در ۷ اکتبر ۲۰۰۱م)، اکثریت اعضای ساما، با توجه به سنت ها و تجربیات پیشین، منتظر اعلام مخالفت قاطع «رهبری» سازمان در برابر این رویداد فاجعه بار، بودند. اما رهبری منحرف بر خلاف توقع و انتظار آن ها، نظریه عمده بودن تضاد خلق با فئودالیسم و مُماس و همیاری با امپریالیسم را با وقاحت تمام ابراز داشت. یعنی برای اولین بار کمیته مرکزی رسماً در «پلنوم مکرورین» و در نوشته «سیری در آفاق اندیشه» پنداشت عمده بودن تضاد بین خلق و فئودالیسم را ابراز داشت. و به صراحت این باور را پیش کشید که گویا امپریالیسم برای براندازی فئودالیسم و ارتجاع مذهبی به کشور ما آمده است. به زعم آن ها از آن جا که این نیرو ها مجوز سازمان ملل را با خود دارند، پس نمی توان گفت که کشور ما اشغال شده است. زیرا که این نیرو ها به خاطر استقرار دموکراسی، انکشاف و مدرنیزاسیون مستقر شده اند. بدین ملحوظ ما باید فرصت را مغتنم شمرده برای سرکوب فئودالیسم نیرومند و کهنسال، نیروی خود را با نهاد های «جامعه مدنی» ساخت اشغالگران، هماهنگ سازیم و به کار و فعالیت علنی رو آوریم.

در «پلنوم مکرورین» بحث روی این موضوع می چرخید که: مرکز ثقل عمده کار سیاسی سازمان باید در کجا قرار گیرد: در ایجاد حزب علنی، همدست و همنا شدن با دولت مونتاژ شده کنفرانس بن و موجه پنداشتن حضور نیرو های امپریالیستی؛ و یا در بسیج خلق به خاطر طرد تجاوز، مقاومت در برابر اشغالگران و تمهید یک

جنگ آزادی بخش ملی؟ کمیته مرکزی منحرف زیر نام اغواگر و فریبنده «کار دموکراتیک» گزینه ایجاد حزب علنی را برگزیده و با تخطئه و زیر پا گذاشتن اصول عام جهانی علمی بر این تئوری غلط و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی اصرار ورزید که گویا: امپریالیسم برای سرکوب فئودالیسم و بنیادگرایی مذهبی و به موازات آن برای دموکراتیزه کردن حیات سیاسی کشور ما آمده است (البته با اظهار این نظریه، مرکزیت سازمان در منجلاپ اپورتونیسیم راست و تسلیم طلبی غرق می شود؛ و روگردانی اش از خط مشی سیاسی سازمان برملا می گردد).

بدیهی است که اعضای سازمان بدین منظور عده ای را به رهبری برمی گزینند که از ایدئولوژی و خط مشی سیاسی آن ها دفاع و پاسداری کند. اما «رهبری ای که نتواند از خط مشی مطروحه دفاع و پاسداری نماید و نتواند آن را در خلال عمل روزمره خود تکامل دهد، به صورت تدریجی همکاری صمیمانه همراهان خود را از دست می دهد.» و اگر از ایدئولوژی و خط مشی سیاسی سازمان روگردان شود، حیثیت رهبری خویش را نیز از دست می دهد.

ده سال پیش (قوس ۱۳۸۶ش/ ۲۰۰۶م) سامائی هائی باورمند به اندیشه پیشرو عصر و متعهد به خط مشی سیاسی «ساما»، غرض افشای انحراف فکری «تجدیدنظرطلبانه» و تسلیم طلبی (ملی و طبقاتی) کمیته مرکزی مرتد - که می خواست «ساما» را از حالت یک سازمان انقلابی خارج نماید و به دنباله و زائده لیبرال ها مبدل سازد - به خاطر رفع مسؤولیت تاریخی و نجات سازمان از بحران و انحلال، رساله «به سوی غلبه ساما بر تسلیم طلبی و اپورتونیسیم» را منتشر نمودند تا اعضای سازمان از نکات اساسی و مهم مورد اختلاف آگاهی حاصل نمایند. این نوشته مزید بر کسب تائید کادر ها و اعضای واحد کانادا، در جمع ۲۱ تن از مسؤولان و کادر های واحد اروپا خوانده شد و به اتفاق آراء مورد تائید قرار گرفت در ضمن فیصله شد که نوشته ارسالی تشکیلات داخل کشور در حلقات آن واحد ها خوانده شود (شایان یادآوری است که جناب مسؤول اروپا نیز شامل این ۲۱ تن بود، که بعداً مع الوصف درک ارتداد کمیته مرکزی، در جرگه - بدون مجوز تشکیلاتی - آن ها شرکت نمود).

ما در جستجوی راه یابی و نجات از بحران مستولی بر سازمان بودیم که به صورت غیرمترقبه خبر برگزاری کنگره را ابلاغ و از تشکیلات داخل کشور برای اشتراک در آن، دعوت به عمل آوردند. این رویداد واقعاً مبهوت کننده بود؛ از آن جا که این جلسه فاقد مجوز تشکیلاتی و در تخالف با دساتیر و موازین آئین نامه ساما بود، دعوت آن ها را نپذیرفتیم و قاطعانه آن را مردود شمردیم. لذا جهت اطلاع از غیراصولی بودن آن، اعلامیه ای را زیر عنوان «پیامی به سامائی های اصیل و متعهد» در شب فردای تدویر جرگه آنان، به دسترس رفقاء قرار دادیم. در آن اعلامیه آمده است که: «رفقای ما یگانه راه حل اختلافات متبازر در سازمان را منوط به تدویر کنگره اذعان داشتند. همه رفقاء مسبوق و آگاه هستند که رهبریت سازمان در این راستا سنگ اندازی نمود و با تعلل پیهم، تدویر کنگره را به تعویق انداخت. اکنون با تحیر اطلاع یافتیم که رهبریت سازمان بدون انجام کار های مقدماتی الزامی جهت تدویر کنگره، بدون آگاه ساختن بخش های مخالف نظریات خود، بعد از ۹ سال بحران فراگیر، به تدویر کنگره اقدام نموده است. ما این اقدام را یک جانبه و مغایر موازین و معیار های آئین نامه سازمان می دانیم. و لذا هیچ گونه مشروعیت اصولی بدان قایل نیستیم و آن را مردود می شماریم.... لازمه تدویر کنگره این بود که با ایجاد کمیته تشکیلات، حلقات و واحد های سازمانی سر و سامان می یافت تا نمایندگان همین حلقات و واحد ها به کنگره دعوت می شدند. در ضمن «کمیسیون تدویر کنگره» به نشر یک نشریه درون

تشکیلاتی مبادرت می ورزید تا بدان وسیله نظریات اختلافی به اعضای سازمان آشکار می گردید و موضع گیری های مشخص آنان در قبال این خطوط اختلافی فکری، نشاندهی می شد. بدین وسیله نکات اساسی و مهم مورد اختلاف از میان انبوه اختلافات خورد و بزرگ برجسته و نمایان می گردید. بدین طریق مسأله مربوط به شروع مبارزه در «ساما»، سرچشمه، علل و جنبه اساسی سیاسی آن و همچنان مسأله مربوط به نتایج این مبارزه و عاقبت آن، و آن نتیجه اصولی ای که از جمع بندی تمام نکات مربوط به مبحث اصولی و تفکیک نکات مربوط به مبحث جنجال ها به دست می آمد، بر همگان روشن می شد». با چنین طرز دیدی به قضیه بود که ما در کنگره (جرگه سرهم بندی شده) ماه دلو ۱۳۸۹ش کمیته مرکزی مرتد و سنتریست ها شرکت نکردیم.

پس از وقعی نگذاشتن رهبریت مرتد به پیشنهادات هیئت های «حسن نیت» واحد اروپا، بالاخره واحد های اروپا، کانادا و امریکا به این نتیجه رسیدند که مرکزیت سازمان هیچ گاهی به وعده های خود عمل نکرده و نخواهد کرد. لذا در پی تشکیل جلسه ای به اشتراک واحد های (اروپا، کانادا و امریکا) برآمدند. این موضوع در جلسه مشترک مسؤولان و کادر های اروپا (۱۰ جنوری ۲۰۰۸) در شهر ایسن آلمان مطرح شد. در قطعنامه همین جلسه مشترک آمده است: «از آن جایی که مرکزیت سازمان مدت ۶ سال است که اعضای خود را در بی خبری گذاشته و از سازمان هیچ اثر و نشانی بیرون نداده است؛ از سوئی هم به همه فیصله هائی که به هیئت های اعزامی ما، به ویژه هیئت مشترک اروپا و امریکا به عمل آورد، پشت پا زده و حال بدون هیچ مجوز تشکیلاتی و آئین نامه ای خواهان ارسال گزارش گردیده، جلسه مشترک مسئولین و کادر های اروپا ارسال هرگونه گزارش را قاطعانه رد می کند و تا زمانی که برگزاری نشست بزرگ بر مبنای فیصله های قبلی که در رأس آن کمیسیون تدارک متشکل از نماینده های منتخب کلیه احاد تشکیلاتی قرار دارد؛ عملی نشود، از ارسال گزارش خودداری می ورزد. ما متکی بر اصول تشکیلاتی سازمان هرگز حاضر نیستیم به چنین نشست های که مرکزیت آن را بدون ارتباط واحد های تشکیلاتی و بدون تدارک اصولی برگزار کند، نام کنگره یا جلسه با صلاحیت سازمانی بدهیم و فیصله های آن را غیراصولی و غیرقابل پذیرش و اجراء می دانیم. طبیعی است که در چنین به اصطلاح جلساتی شرکت نمی کنیم. هیچ کس حق ندارد بدون انتخاب جمعی، افراد را به سلیقه و میل خود به نشست های سرنوشت ساز سازمان بگمارد و یا از شرکت در آن نفی کند».

اگر کسی این قطعنامه را خوانده باشد و یا این بخش را که آورده شد بخواند، حتماً با تحیر جویا خواهد شد که چرا مسؤول حلقه اساسی اروپا - که در این جلسه حضور داشت - برخلاف این فیصله بسیار اصولی، قاطع و در انطباق با موازین آئین نامه سازمان، در جرگه سرهم بندی شده کمیته مرکزی و شرکایش، شرکت کرد. آیا به تمام واحد های تشکیلاتی قبلاً موضوع تدویر جلسه در میان گذاشته شده بود؟ آیا مرجعی وجود داشت که موارد اختلافی را نقد و سره می کرد و از آن میان مسائل مهم و اساسی مورد اختلاف را مورد مذاقه، نقد و بررسی قرار می داد و به آگاهی اعضای سازمان می رساند؟ آیا معیار مشخص و روشنی به کار رفت که افراد مطابق آن به جلسه دعوت می شدند؟ ... جواب همه این گونه پرسش ها، نخیر است! مرکزیت نامنهاد اراده گرایانه با استعمال بوروکراتیسم ضد انقلابی، به طور یک جانبه به برگزاری جرگه اقدام نمود و شما مع الوصف درک غیر آئینی بودن آن، ناشیانه و عجولانه در آن اشتراک نمودید تا مگر در آب گل آلود ماهی بگیریید. وقتی دست تان به چیزی بند



نشد، ما را مورد ملامت قرار داده اید که: چرا شما را « در مبارزهٔ درونی علیه انحرافات رویزیونیستی انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه گذاشته » ایم (دزد را نگیر که دزد تو را می گیرد!)

ما، هر قضاوتی را که منصفانه و ناشی از انتقاد علمی باشد، با آغوش باز می پذیریم. قضاوت درست و منصفانه آن است که با واقعیات عینی وفق و انطباق داشته باشد. این قضاوت شما متأسفانه حقیقت ندارد. زیرا که رویداد های گذشته خلاف آن را بازگو می کند:

واحدهای خارج کشوری سازمان (اروپا، کانادا و امریکا) اکثریت شان حضور نیرو های امریکائی و شرکای جرمش را به معنای اشغال افغانستان می دانستند. هنگامی که «حکیم جی» به اروپا سفر کرد و در جلسهٔ مشترک (اروپا و امریکا)، تضاد بین خلق و فئودالیسم را عمده اعلام نمود؛ چون این نظریه، الزاماً انکار انقلاب ملی و دموکراتیک را در خود مضمّن داشت، به مخالفت اکثریت سامائی های برون از کشور مواجه شد. ولی در جلسهٔ مزبور - مع الوصف بحث جدی و پرشور - به نتیجه ای نرسیدند. «حکیم جی» وعدهٔ تدارک تدویر یک جلسهٔ بزرگ را در اسرع وقت داد تا این اختلافات در آن جا حل و فصل گردد. این اولین وعدهٔ دروغینی بود که این تسلیم طلب به آن ها داد. و این نخستین اشتباه آن ها بود که انحرافات کمیتهٔ مرکزی را فرصت تداوم بخشید. در واقع کمیتهٔ مرکزی مرتد، بالا تر از صلاحیت خود، فیصله و عمل ورزیده بود. گفتیم که اعضای یک سازمان و یا حزب، عده ئی را برای آن به حیث رهبران خود برمی گزینند که از ایدئولوژی، خط مشی سیاسی و آرمان های آنان دفاع کند. ولی هنگامی که رهبریت از ایدئولوژی و خط مشی سیاسی یک سازمان کاملاً روگردان شود، حیثیت رهبری خود را از دست می دهد.

هم چنان در سال ۲۰۰۴م هیئتی از حوزهٔ اروپا - غرض گفتگو با کمیتهٔ مرکزی منحرف - به افغانستان آمد. در نتیجهٔ تبادل افکار با اعضای تشکیلات داخل کشور به این هیئت « معلوم گردید که اکثریت قاطع اعضای سازمان به اشغالی بودن کشور و بالطبع به این تحلیل که تضاد عمده تضاد مجموع خلق با امپریالیسم و ارتجاع می باشد، باور داشتند و انقلابی که برای حل این تضاد می تواند تجویز گردد، همانا انقلاب ملی و دموکراتیک است ». با توجه به توضیحات فوق، قابل فهم است که هم اکثریت قاطع تشکیلات داخل کشور و هم برون از کشور موضع گیری اخیر کمیتهٔ مرکزی را انحراف از اصول عام «اندیشهٔ پیشرو عصر» می دانستند. «حکیم جی» معاً حواریون تطمیع شده اش در برابر این اکثریت، اقلیت ناچیزی بیش نبودند.

زمانی که مسؤول تشکیلات واحد اروپا ، در جمع هیئتی موسوم به «حسن نیت» به افغانستان آمد، ضمن ملاقات با تشکیلات کابل وعده داد که: اگر آن ها (مرکزیت مرتد) این بار به خواسته ها و پیشنهاد های ما (به ویژه تشکیل کمیتهٔ تدارک ...) گردن نگذارند، بعد از آن ما و شما راه خود را در پیش می گیریم. چنان چه می دانیم این وعده عملی نشد، بلکه برعکس «مشر» صاحب در جائی قرار گرفت که گویا از آن فرار می کرد.

با توجه به ملاحظات فوق و درک وضعیت آن هنگام، این امکان و فرصت کاملاً وجود داشت که با دادن آخرین مهلت و ضرب الاجل به کمیتهٔ مرکزی مرتد، شروط تمهید یک جمع بزرگ تدارک دیده می شد. ولی مسؤول

حلقه‌ی اساسی اروپا همان اسلوبی را اتخاذ نمود که مسؤول کمیته‌ی مرکزی منحرف از آن استفاده می‌کرد، یعنی تعلل و محول کردن به رسیدن «جو لغمان». اما هنگامی که «جو لغمان» رسید - متأسفانه - دانه هایش پوچ و میان تهی بود. چون محصولی نصیب شما نشد، ما را «ناکرده گناه» مورد ملامت قرار دادید که چرا در این اشتباه بزرگ با شما شریک نبودیم.

این گفته‌ی شما که «بخشی از منتقدین رهبری ... انشعاب خود را از سازمان اعلام نمودند»، کاملاً غلط و یک قضاوت پندارگرایانه است. در صورتی که رهبری منحرف، از ایدئولوژی و خط مشی سیاسی سازمان استنکاف ورزیده و آئین تشکیلاتی را تخطئه نموده باشد، و یا به قول شما «بر اساس اولین ماده‌ی آئین نامه‌ی سازمان که عضویت را به پیروی از برنامه‌ی سازمان ملزم کرده است، در حالی که تیم رهبری در تقابل صریح با برنامه عمل می‌کند». آیا باز هم ما مجاز هستیم که رهبری سازمان را به آن‌ها نسبت دهیم و آنان را «تیم رهبری» بنامیم؟

علی‌الرغم تأخیر در انجام این امر، ما این اقدام شما را به فال نیک می‌گیریم. اگر سال‌ها پیش (به ویژه شش سال پیش) به این عمل اقدام می‌نمودید و از شرکت در «جرگه‌ی عشیره‌ی» تسلیم طلبان استنکاف می‌ورزیدید، از دور ماندن عده‌ی از اعضای سازمان از مرکزیت زده و اصولی‌شان، جلوگیری می‌شد.

درخت تنومند سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) چون ریشه در خاک بارور توده‌های زحمتکش دارد، تا کنون با قامت راست و استوار ایستاده است؛ و هیچ خزان و توفانی نمی‌تواند آن را از جا برکند. اگر احیاناً برگ‌های زردی از آن بریزد، دو باره سبز می‌شود و به ثمر می‌رسد.

در مورد «وحدت»، ما توجه تمام سامائی‌های باورمند به ایدئولوژی و متعهد به خط مشی سیاسی «ساما» را به رهنمود دایمانه‌ی برنامه معطوف می‌داریم، مشعر بر این که: «ساما معتقد است که حزب راستین طبقه‌ی کارگر به مثابه‌ی هسته‌ی روشنگر، سازمانده و رهگشا و بهترین سلاح مبارزه‌ی مردم و آرمان دموکراسی، آزادی ملی و در نهایت جامعه‌ی فارغ از ستم طبقاتی، ملی و بهره‌کشی می‌باشد.

با این اعتقاد «ساما» در جهت تأمین اصولی و رزمنده‌ی سازمان‌ها و محافل انقلابی کارگری و برقراری پیوند ارگانیک با جنبش‌های توده‌ی همزمان مبارزه می‌کند.

تأمین وحدت اصولی سازمان‌های انقلابی کارگری مستلزم مبارزه‌ی سالم ایدئولوژیک با حرکت از موضع وحدت طلبانه و طرد گرایش‌های انحرافی و اندیویدوالیستی در تمام مظاهر آن است. در جریان این مبارزه برداشت‌ها و درس‌آموزی‌های همگون از گذشته‌ی جنبش بر پایه‌ی انتقاد و انتقاد از خود، تحلیل‌های یکسان از اوضاع جاری و تعیین وظائف مشترک و هماهنگ مبارزاتی تأمین می‌گردد. در خلال این پروسه، همکاری‌های متقابل و وظائف تاکتیکی مشترک اعتماد متقابل را بر پایه‌ی آزمایش‌های عملی تکمیل می‌نماید.

البته سازمان ها و محافلی که در مسائل اساسی وحدت نظر و به صداقت انقلابی یکدیگر باورداند، می توانند و باید با هماهنگ ساختن فعالیت های عملی خود تا سرحد وحدت تشکیلاتی، پروسه وحدت را تسریع نمایند».

گر چه چهل سال از فراخوان این رهنمود گذشته، ولی با توجه به محمل و نیاز جنبش، همین اکنون نیز تر و تازه است. زیرا که برای ایجاد حزب طبقه کارگر، راه دیگری به جز از این رهنمود وجود ندارد. و اگر تا کنون این مأمول مهم و ارجمند میسر نگشته، ضمن تأثیرات بازدارنده سائرعوامل، انحراف و روگردانی کمیته مرکزی مرتد و مطرود پیشین از ایدئولوژی و خط مشی سیاسی «ساما»، و تسلط اپورتونیسیم تشکیلاتی انحلال گرانه زیانبار، علت عمده آن بوده است.

اعضاء و هواداران «ساما» که به اثر تسلط اپورتونیسیم و تلقین تفرقه افکنانه انحلال گران، از هسته اصلی سازمان خود به دور مانده اند، می توانند با تابعیت و پیروی از رهنمود های برنامه و آئین نامه، و با استفاده از اسلوب «انتقاد و انتقاد از خود» دو باره به دور سازمان خود حلقه زنند.

وحدت رزمنده با مبنا قرار دادن ایدئولوژی و خط مشی سیاسی «ساما» در انطباق با اوضاع جاری، خود پروسه ایست دیالکتیکی. این پروسه دیالکتیکی، با تکیه بر مبنا و مشترکات اولیه، از وحدت شروع شده و همزمان با مبارزه برای حل نکات اختلافی، به وحدت عالی تر منجر می شود (وحدت و مبارزه). لازمه چنین وحدتی؛ جدیت، صداقت، مسؤولیت پذیری، انتقاد پذیری، برخورد دیالکتیکی به تفکر و عمل تا کنونی و استمرار عملی امر وحدت طلبانه است. فقط از این طریق است که وحدت و شعار وحدت طلبانه محتوای جدی مبارزاتی یافته و از شعار به عرصه عمل گام می گذارد.

یا مرگ یا پیروزی!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

پنجم سرطان ۱۳۹۷ش